مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024
۱۱۳-۱۲۴
تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی : ۱۴۰۳/۰۲/۲۵

تبیین فرایند معنایابی مکان شهری در ارتباط با ذهنیت عامه[1]

سویل مهدیلو: دانشجوی دکتری معماری، گروه معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران غرب، تهران، ایران.
فریبرز دولت‌آبادی*: استادیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران غرب، تهران، ایران.
معصومه یعقوبی سنقرچی: استادیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اردبیل، اردبیل، ایران.

چکیده

این تحقیق با هدف تبیین فرایند پیچیده معنایابی مکان‌های شهری و نقش محوری ذهنیت عامه در آن انجام شده است و به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه ذهنیت عامه و عوامل اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی بر نحوه درک و تجربه افراد از فضاهای شهری تأثیر می‌گذارد و چه عواملی در شکل‌گیری معنای مکان‌ها نقش ایفا می‌کنند

با بهره‌گیری از روش کیفی و پدیدارشناختی، این تحقیق به بررسی عمیق ریشه‌های تجربه زیسته افراد از فضاهای شهری پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که معنایابی مکان یک فرایند پویا و چندلایه است که در آن، ذهنیت عامه، تجربه فردی، عوامل محیطی و نمادهای فرهنگی به‌طور متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

نتایج نشان داد که مکان‌ها نه‌تنها فضاهای فیزیکی، بلکه حامل معانی و ارزش‌های فرهنگی هستند که از طریق ذهنیت عامه شکل می‌گیرند و بر رفتار افراد تأثیرگذارند. مدل مفهومی ارائه شده در این تحقیق، نشان می‌دهد که معنایابی مکان یک فرایند پویا و در حال تغییر است که تحت تأثیر تغییرات اجتماعی، فرهنگی و محیطی قرار دارد. این یافته‌ها می‌تواند در طراحی شهری پایدارتر و انسان‌محورتر، ایجاد حس تعلق به مکان و بهبود کیفیت زندگی شهروندان مورداستفاده قرار گیرد. این تحقیق با تلفیق رویکردهای مختلف همچون روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی و جامعه‌شناسی، تلاش می‌کند تا درکی جامع از فرایند معنایابی مکان‌های شهری ارائه دهد و به عنوان پایه‌ای برای مطالعات آینده در زمینه روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی و طراحی شهری مورداستفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: معنایابی مکان، ذهنیت عامه، پدیدارشناسی، نماد، نشانه، روان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی.

Explaining the Process of Urban Place Meaning-Making in Relation to the Public Mindset

Abstract

This research aimed to elucidate the complex process of meaning-making in urban spaces, with a particular focus on the pivotal role of public perception. It seeks to answer the question of how public perception, alongside social, cultural, and psychological factors, influences individuals' understanding and experience of urban environments. Moreover, the study delves into the factors that contribute to the formation of place meanings.

Employing a qualitative, phenomenological approach, this research conducted an in-depth examination of people's lived experiences of urban spaces. The findings reveal that place meaning is a dynamic and multi-layered process, in which public perception, personal experiences, environmental factors, and cultural symbols mutually influence one another.

Results demonstrate that places are not merely physical spaces, but also carriers of cultural meanings and values shaped by public perception, which subsequently influence people's behavior. The conceptual model presented in this research underscores that place meaning is a fluid and evolving process, subject to social, cultural, and environmental changes. These findings can be applied to create more sustainable and human-centered urban designs, foster a sense of place, and enhance the quality of life for city dwellers.

By integrating various approaches, including environmental psychology, cultural geography, and sociology, this research endeavors to provide a comprehensive understanding of the process of meaning-making in urban spaces. It serves as a foundation for future studies in environmental psychology, cultural geography, and urban design.

Keywords: Place meaning-making, public mindset, phenomenology, symbol, sign, cognitive psychology, environmental psychology, cultural geography.

* نویسنده مسؤول F.dolatabadi@wtiau.ac.ir

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری سویل مهدیلو با عنوان «واکاوی نقش مفهوم ذهنیت عامه در فرآیند شکل‌گیری مسکن پس از انقلاب اسلامی شهر اردبیل» به راهنمایی آقای دکتر فریبرز دولت‌آبادی و مشاوره خانم دکتر معصومه یعقوبی سنقرچی در گروه معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب است.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

۱- مقدمه

شهر، به‌مثابه موجودی زنده و پویا، در گذر زمان و تحت تأثیر نیروهای متعدد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد. یکی از مؤلفه‌های بنیادین در این تحول، ذهنیت عامه است که به مجموعه‌ای پویا از باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و احساسات مشترک در میان اعضای یک جامعه اطلاق می‌شود. ذهنیت عامه، به عنوان یک نیروی شکل‌دهنده، بر رفتارها و تصمیم‌گیری‌های جمعی تأثیر شگرف می‌گذارد (Yang, 2019b). این ذهن پویا، تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله مقایسه‌های اجتماعی، فرایندهای شناختی و عوامل تنظیم‌کننده فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد (Yang, 2019a). یکی از عرصه‌های مهمی که ذهنیت عامه در آن نقش محوری ایفا می‌کند، معنایابی مکان‌های شهری است.

اهمیت فزاینده فضاهای شهری در زندگی روزمره انسان و نقش کلیدی ذهنیت عامه در شکل‌دهی تجربیات افراد از این فضاها، ما را بر آن می‌دارد تا به بررسی رابطه پیچیده میان ذهنیت عامه و فرایند معنایابی مکان‌های شهری بپردازیم؛ به عبارت دیگر، این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که چگونه ذهنیت عامه بر نحوه درک، تجربه و تعامل افراد با محیط‌های شهری تأثیر می‌گذارد؟

اهداف این پژوهش عبارتند از:

۱. **تبیین چگونگی شکل‌گیری ذهنیت عامه نسبت به فضاهای شهری:** بررسی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تحول ذهنیت عامه در ارتباط با فضاهای شهری.

۲. **شناسایی مؤلفه‌های مؤثر بر معنایابی مکان شهری از دیدگاه ذهنیت عامه:** شناسایی عواملی که در فرایند معنایابی مکان‌های شهری از سوی ذهنیت عامه نقش ایفا می‌کنند.

۳. **تحلیل رابطه میان ذهنیت عامه و رفتارهای فضایی افراد:** بررسی چگونگی تأثیر بر رفتارهای افراد در فضاهای شهری.

۴. **ارائه مدل مفهومی:** ارائه یک مدل جامع برای تبیین فرایند پیچیده معنایابی مکان شهری در ارتباط با ذهنیت عامه.

این تحقیق، علاوه بر گسترش دانش نظری در زمینه رابطه میان ذهنیت عامه و فضا، می‌تواند به بهبود طراحی فضاهای شهری، حل مسائل شهری و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان کمک شایانی کند. با شناخت عمیق‌تر از ذهنیت عامه و تأثیر آن بر معنای مکان‌ها، می‌توان فضاهای شهری را به‌گونه‌ای طراحی کرد که نیازها و انتظارات شهروندان را بهتر برآورده سازد.

درمجموع، این تحقیق با تمرکز بر رابطه میان ذهنیت عامه و معنایابی مکان‌های شهری، تلاش دارد تا به درکی عمیق‌تر از چگونگی شکل‌گیری و تحول فضاهای شهری دست یابد.

۲- پیشینه تحقیق

تحقیقات پیشین، عمدتاً بر پهنه گسترده تعامل انسان و محیط مصنوعی و طبیعی متمرکز بوده است. این دسته از مطالعات که اغلب در حوزه‌های فلسفه معماری، زیبایی‌شناسی، علوم اعصاب و روان‌شناسی محیطی ریشه دارند (Pallasmaa et al., 2013; Pérez-Gómez, 2016; Starr, 2013). عمدتاً بر نقش ذهن در تجربه و تعامل با محیط تأکید ورزیده‌اند. این رویکردها، با پذیرش پارادایم ذهن - بدن، معماری را به‌مثابه ابزاری برای شکل‌دهی به ذهن و رفتار انسان تلقی می‌کنند. با این حال، این دسته از مطالعات، در چارچوب دکارتی ذهن و بدن باقی مانده و به‌طور کامل از امکانِ تجسم ذهن در ماده و تأثیر متقابل آن‌ها غافل مانده‌اند. در این رویکرد، ذهن همچنان به عنوان یک موجود مجرد و مستقل از بدن تلقی شده و معماری نیز به عنوان یک عامل بیرونی در نظر گرفته می‌شود که بر ذهن تأثیر می‌گذارد.

از سوی دیگر، تحقیقات در باب نسبت میان ذهنیت عامه و معنایابی مکان‌های شهری، موضوعی است که در عصر حاضر، نظر بسیاری از پژوهشگران حوزه‌های گوناگون همچون جغرافیا، روان‌شناسی محیطی، جامعه‌شناسی و معماری را به سوی خود جلب نموده است. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مکان‌های شهری صرفاً فضایی مادی نیستند، بلکه مملو از معانی و رموزی هستند که توسط ذهن عامه ساخته و تعبیر می‌شوند. این معانی و رموز تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و روانی افراد شکل می‌گیرند و بر شیوه تعامل آنان با محیط شهری مؤثرند.

مطالعات پیشین در این حوزه، عمدتاً بر دو محور اساسی متمرکز بوده‌اند: روان‌شناسی محیطی و جغرافیای فرهنگی. روان‌شناسی محیطی به بررسی تأثیر محیط مادی بر ادراک، احساسات و رفتارهای افراد پرداخته است، در حالی که جغرافیای فرهنگی به نقش فرهنگ در شکل‌گیری معانی مکان‌ها پرداخته است. با این حال، بسیاری از این مطالعات به صورت جداگانه به بررسی تأثیر عوامل مختلف بر معنایابی مکان پرداخته‌اند و کمتر به بررسی تعامل این عوامل با یکدیگر پرداخته‌اند.

درمجموع، تحقیقات موجود در این حوزه، نشان از اهمیت تعامل پیچیده میان انسان و محیط دارد. با این حال، برای درک کامل این تعامل، نیاز به رویکردی جامع است که

مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی
مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

بتواند هم‌زمان به بررسی ابعاد فردی و اجتماعی معنایابی مکان بپردازد. همچنین، این رویکرد باید از محدودیت‌های پارادایم ذهن-بدن فراتر رفته و به امکان تجسم ذهن در ماده و تأثیر متقابل آن‌ها توجه کند.

این تحقیق با تلفیق رویکردهای مختلف همچون روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی و جامعه‌شناسی، تلاش می‌کند تا درکی جامع از فرایند معنایابی مکان‌های شهری ارائه دهد. همچنین، این تحقیق با تمرکز بر نقش ذهنیت عامه، به دنبال شناسایی مکانیزم‌های پیچیده‌ای است که در این فرایند نقش دارند.

۳- روش تحقیق

این تحقیق با رویکرد کیفی و پدیدارشناختی تفسیرگرا به بررسی رابطه بین ذهنیت عامه و معنایابی مکان‌های شهری پرداخته است. با تمرکز بر تحلیل محتوای متون مرتبط علمی و فلسفی، تحقیق به دنبال کشف و تفسیر عمیق معانی نهفته در این رابطه است و از طریق تحلیل دقیق متون، به دنبال استخراج مضامین و الگوهای کلیدی است که نشان‌دهنده چگونگی شکل‌گیری و تحول معنای مکان در ارتباط با ذهنیت عامه باشد. این تحقیق با هدف درک عمیق‌تر از ماهیت پیچیده رابطه بین انسان و محیط ساخته شده بر منطق استدلال بنا شده و در تلاش است تا به پرسش‌های بنیادین در مورد چگونگی شکل‌گیری هویت جمعی و تجربه فضایی پاسخ دهد.

۴- مبانی نظری

فلسفه مکان، از دیرباز، موضوعی محوری در اندیشه بشری بوده است. از ارسطو تا هایدگر، فیلسوفان به بررسی ماهیت مکان و رابطه آن با انسان پرداخته‌اند. مکان، فراتر از یک فضای صرف، عرصه‌ای است برای تجلی هستی انسان و شکل‌گیری هویت او. در این میان، تجربه مکان، پدیده‌ای چندلایه و پیچیده است که در آن، ذهن، بدن و محیط در تعاملی پیچیده قرار می‌گیرند. این تجربه، نه‌تنها به موقعیت فیزیکی انسان در جهان اشاره دارد، بلکه شامل فضاهای ذهنی، نمادین و اجتماعی نیز می‌شود.

ارتقاء اندیشه‌های پیچیده، به‌شدت وابسته به ماهیت فضایی آگاهی انسان است که در تعامل با محیط‌های مصنوع شکوفا می‌شود. این وابستگی فراتر از تأثیرپذیری ساده است؛ بلکه شرط وجودی تفکر محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، معماری نه‌تنها انتقال‌دهنده افکار است، بلکه ابزاری برای تولید آن‌ها نیز هست. این دیدگاه در سطح نظری، به فهمی نوین از ماهیت معماری و درنتیجه، گفتمانی جدید در باب معماری می‌انجامد. این همچنین به معنای بازتعریف رابطه انسان و معماری است؛ به‌گونه‌ای که انسان، با پذیرش معماری به عنوان بخشی از خود، به موجودی سایبورگ[1] تبدیل می‌شود که درهم‌آمیزی با فضای معماری زیست می‌کند (مرجوعی، شاهدی، پیراوی ونک و قاسمی سیچانی، ۱۳۹۷).

یکی از کاربردهای عملی این رویکرد، نقش معماری در ایجاد تعلیق پدیدارشناختی است؛ پدیده‌ای که تاکنون در پدیدارشناسی راه‌حل عملی برای آن یافت نشده است. همچنین، این رویکرد می‌تواند مبانی هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی برای معماری‌های پایدار، انعطاف‌پذیر و تعاملی فراهم آورد.

برای اثبات این ادعا که معماری همانند یک ذهن بسیط عمل می‌کند، می‌توان به روابط میان معماری، تکنولوژی و زبان پرداخت (مرجوعی، شاهدی، پیراوی ونک و قاسمی سیچانی، ۱۳۹۷). علاوه بر این، در این پژوهش، ماهیت استعاری شناخت مشترک، بازنمایی آن و نقش معماری در تولید استعاره‌های نمادین مدنظر است.

۴-۱- تجربه مکان

تجربه مکان، فراتر از یک ادراک ساده از فضا، یک فرایند چندلایه و پویاست که در آن، ذهن، بدن و محیط در تعاملی دیالکتیکی قرار می‌گیرند. هر فرد، با تکیه بر هویت منحصربه‌فرد خود، معنایی شخصی از مکان می‌سازد که تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله احساسات، ادراکات حسی و خاطرات شکل می‌گیرد. هایدگر[2] و مرلوپونتی[3]، با تأکید بر اهمیت بدن و تجربه زیسته، معماری را نه‌تنها یک ساختار فیزیکی، بلکه یک نماد می‌دانند که به انسان کمک می‌کند تا هستی خود را در جهان معنا بخشد (Heideg-ger, 2010; Merleau-Ponty, 1962). پرزگمز[4] (۲۰۱۶) و پالاسما[5] (۲۰۱۱) نیز با مطالعه معماری به عنوان یک زبان نمادین، بر بار فرهنگی و اجتماعی بناها تأکید می‌کنند. این دیدگاه با نظریه ذهن بسط یافته[6] همسو است که نشان می‌دهد ذهن انسان فراتر از مغز بوده و در تعامل با محیط بسط می‌یابد (Clark & Chalmers, 1998)؛ بنابراین، تجربه مکان، یک پدیده اجتماعی و فرهنگی است که در آن، ذهنیت فردی با ساختارهای اجتماعی و نمادهای فرهنگی درهم‌تنیده می‌شود.

این زبان نمادین، از طریق اتمسفر فضا، به‌گونه‌ای عمیق‌تر به مخاطب منتقل می‌شود. اتمسفر فضا، به عنوان یک لایه نامرئی و پویا، از طریق حواس افراد تجربه می‌شود و به

1. Cyberg
2. Heidegger, Martin.
3. Merleau-Ponty, Maurice
4. Pérez-Gómez, Alberto
5. Pallasmaa, Juhani
6. Extended Mind

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

آنان امکان می‌دهد تا با مکان ارتباطی عمیق و احساسی برقرار کنند. پالاسما بر این باور است که اتمسفر فضا، فراتر از ویژگی‌های فیزیکی محیط، شامل احساسات، خاطرات و مفاهیم فرهنگی نیز می‌شود (Pallasmaa, 2016)؛ به عبارت دیگر، اتمسفر فضا، یک ساختار معنایی است که به افراد کمک می‌کند تا جهان را معنا کنند. این ساختار معنایی، از طریق عناصری مانند نور، صدا، بو، دما، بافت و رنگ شکل می‌گیرد.

درمجموع، اتمسفر فضا، یک عنصر پویا و چندلایه است که از طریق تعامل حواس با محیط شکل می‌گیرد. این اتمسفر، نه‌تنها به افراد کمک می‌کند تا با مکان ارتباط برقرار کنند، بلکه بر سلامت روان، بهره‌وری و کیفیت زندگی آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین، معماران با در نظر گرفتن اتمسفر فضا، می‌توانند فضاهایی را طراحی کنند که نه‌تنها کارآمد و زیبا باشند، بلکه به ارتقای کیفیت زندگی انسان نیز کمک کنند.

از آنجا که بدن به عنوان واسطه اصلی این تعامل، تجربیات حسی و احساسی را از محیط به فرد منتقل می‌کند، می‌تواند امکان ارتباط با جهان پیرامون را به‌طور عمیق و بدیهی برقرار کند. حرکت بدن در فضا، لمس اشیاء و تعامل با عناصر مختلف محیط، همگی بر غنای این تجربه می‌افزایند.

با این حال، تجربه مکان صرفاً یک تجربه فردی نیست. ذهن، به عنوان پردازشگر این تجربیات، معانی و ارزش‌هایی می‌سازد که تحت تأثیر فرهنگ و جامعه شکل می‌گیرند. جهان زندگی، به عنوان یک شبکه پیچیده از معانی و ارزش‌ها، بر نحوه درک و تجربه مکان تأثیر می‌گذارد (Heidegger, 2010).

آگاهی انسان از جهان زندگی که با تجربه فضا گره خورده است، به شدت مکانمند است. این مکان‌مندی نه‌تنها به موقعیت فیزیکی افراد در جهان اشاره دارد، بلکه شامل فضاهای ذهنی، نمادین و اجتماعی نیز می‌شود. اگزوگرام‌ها[1]، به عنوان حافظه‌های بیرونی، در شکل‌گیری تجربه مکان نقش محوری ایفا می‌کنند. این مصنوعات، با نشانه‌ها، نمادها و ساختارهای خود، کمک می‌کنند تا با مکان‌ها ارتباط عمیق‌تری برقرار شود. استعاره‌ها نیز نقش مهمی در شکل‌دهی به تجربه مکان ایفا می‌کنند. با استفاده از استعاره‌ها، می‌توان مفاهیم پیچیده را به مفاهیم ساده‌تر و ملموس‌تر تبدیل کرد و ارتباط عمیقی بین انسان و محیط برقرار کرد.

مکان، علاوه بر یک میدان تجربه، به عنوان یک میدان قدرت نیز عمل می‌کند. روابط قدرت، ساختارهای اجتماعی و نابرابری‌ها، همگی در فضا نمود پیدا می‌کنند و بر نحوه دسترسی افراد به منابع تأثیر می‌گذارند.

درنهایت، تجربه مکان یک کنش متقابل پیچیده است که در آن، بدن، ذهن، فرهنگ و جامعه به‌طور هم‌زمان نقش ایفا می‌کنند. درک این پیچیدگی و به‌کارگیری آن در فرایند طراحی و معماری، کمک می‌کند تا افراد ارتباط عمیق‌تری با محیط خود برقرار کرده و نقش فعال‌تری در شکل‌دهی به فضاهای زندگی خود ایفا کنند.

۴-۲- ذهنیت عامه، فرهنگ و زبان نمادین

مفهوم ذهنیت عامه، به عنوان یک نیَروی محرک پنهان در پس تصمیم‌گیری‌ها، از دیرباز موردتوجه پژوهشگران بوده است. لوگوف[2] با تأکید بر باورهای مشترک در یک گروه اجتماعی، به توصیف اولیه‌ای از این نیروی محرک دست یافته است (Le Goff, 1974)؛ اما پژوهش‌های بعدی، از جمله کارهای برک[3]، نشان داده‌اند که این مفهوم نیازمند تعریفی دقیق‌تر و جامع‌تر است (Burke, 2005). جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان معاصر، ترجیح می‌دهند از مفاهیمی مانند "طرز تفکر"، "سیستم اعتقادی" یا "تصویر ذهنی شناختی" برای توصیف این نیروی محرک استفاده کنند. تاریخ ذهنیت با تمرکز بر تحولات ایدئولوژیک و نگرشی افراد در طول زمان، به دنبال کشف ریشه‌های عمیق این نیروی محرک است.

ماهیت پویا و متغیر ذهنیت عامه (شکل ۱)، آن را به عنوان یک چشم‌انداز ذهنی جمعی معرفی می‌کند. این چشم‌انداز، برخلاف مجموعه‌ای از تفکرات فردی، یک پدیده نوظهور است که قوانین و منطق خاص خود را دارد. یانگ[4]، با بهره‌گیری از دیدگاه دورکیم[5]، ذهنیت عامه را به عنوان یک ناخودآگاه جمعی توصیف می‌کند که بر رفتارهای فردی و اجتماعی تأثیرگذار است (Durkheim, 2008; Yang, 2019b). این ذهنیت، نه حاصل جمع ذهن‌های فردی، بلکه یک سیستم ارزشی- اعتقادی - کنشی است که فرهنگ یک جامعه را شکل می‌دهد و اغلب در سطح ناخودآگاه عمل می‌کند.

ذهنیت عامه، به عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و انتظارات مشترک در یک جامعه، از طریق فرایندهای پیچیده‌ای شکل می‌گیرد که شامل واقعیت مشترک، وفاق بین اذهانی و بازنمایی اجتماعی است. واقعیت مشترک، با تمرکز بر فرایندهای شناختی فردی، به چگونگی شکل‌گیری باورهای مشترک در مواجهه با اطلاعات مبهم می‌پردازد. وفاق بین اذهانی، با تأکید بر

1. Exograms

2. Le Goff, Jacques
3. Burke, Peter
4. Yang, Yiyin
5. Durkheim, Emile

مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی
مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

تعاملات اجتماعی و فرهنگی، به نقش گفتگو و تبادل‌نظر در شکل‌گیری این باورها می‌پردازد. بازنمایی اجتماعی نیز با تمرکز بر نقش نمادها و زبان، به چگونگی بازتولید و تقویت باورهای مشترک از طریق گفتمان‌های اجتماعی می‌پردازد. این سه رویکرد، در کنار یکدیگر، تصویری جامع از چگونگی شکل‌گیری و تغییر ذهنیت عامه ارائه می‌دهند. با درک این فرایندها، می‌توان به‌طور دقیق‌تری به بررسی ارتباط بین ذهنیت عامه و معنایابی مکان پرداخت. جدول تطبیقی ارائه شده در (جدول ۱)، با مقایسه این سه رویکرد، ابزاری به عنوان یک نقشه راه جامع برای مطالعه ذهنیت عامه و تأثیر آن بر تجارب فضایی انسان ارائه می‌دهد.

در مطالعات تجربی، ذهنیت عامه و اجتماعی برای توصیف شناخت‌ها، احساسات و ارزیابی‌های گروه‌های اجتماعی از پدیده‌ها به کار می‌رود. با ارائه یک مدل جامع‌تر از ذهنیت عامه، می‌توان به بررسی رابطه آن با وضعیت ذهنی اجتماعی پرداخت. ذهنیت عامه، محصول شرایط تاریخی و اجتماعی خاص است و به عنوان یک نیروی محرک پویا، تحت تأثیر تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار می‌گیرد. محتوای ذهنیت عامه، برخلاف وضعیت ذهنی عمومی، عمدتاً از فعالیت‌های ذهنی ناشی می‌شود که به‌طور مستقیم به وضعیت کنونی جامعه مرتبط هستند.

با تأکید بر ماهیت جمعی و کلان ذهنیت عامه، می‌توان آن را به عنوان یک روحیه اجتماعی توصیف کرد که بر کل جامعه یا گروه‌های اجتماعی تأثیرگذار است (Wu & Yang, 2019). این روحیه، از طریق مکانیزم‌هایی مانند شناسایی اجتماعی و سرایت عاطفی، بر رفتارهای افراد در قبال دیگران، معنای مکان، تجربه فضایی و تعامل با محیط تأثیر می‌گذارد.

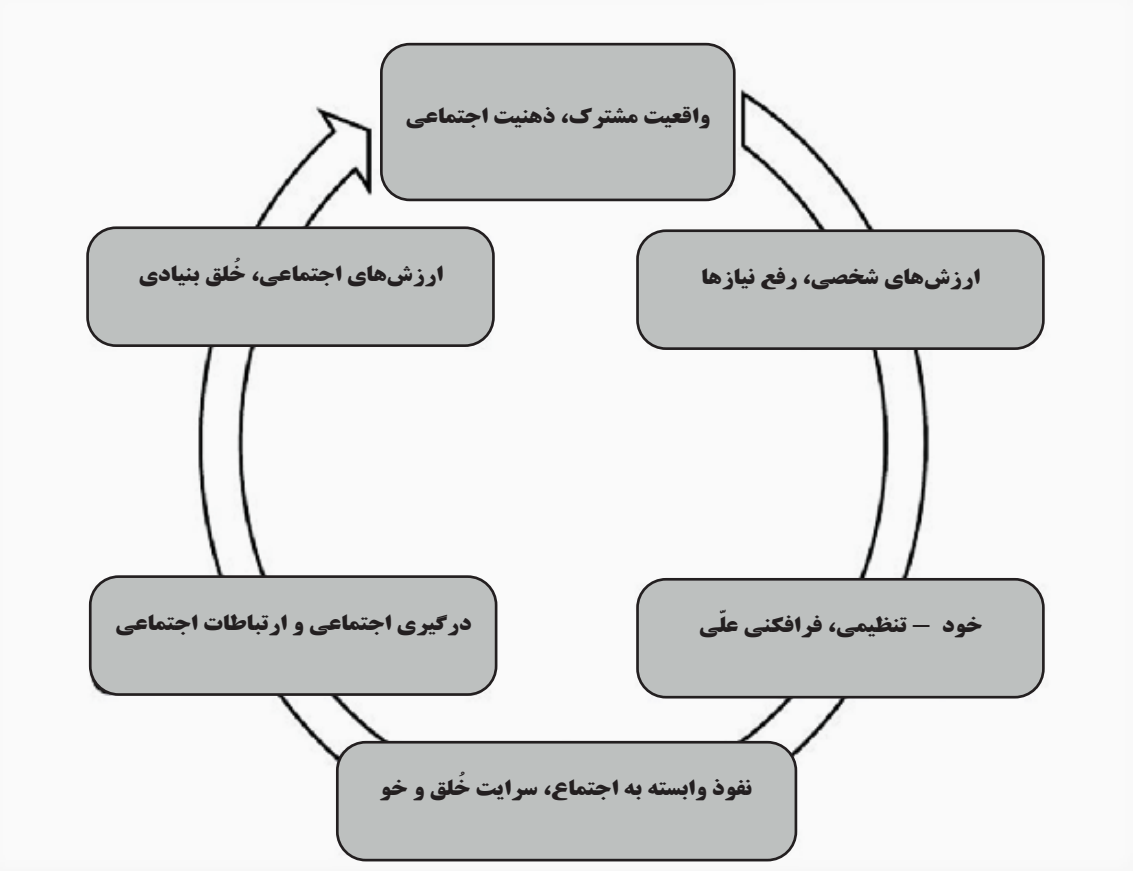

شکل ۱: پویایی درونی ذهنیت (Wu & Yang, 2019, p. 28)

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

جدول ۱: مقایسه تطبیقی تئوری‌های مربوط به سازوکار ذهنیت عامه

ویژگی	تئوری واقعیت مشترک	تئوری وفاق بین اذهانی	تئوری بازنمایی اجتماعی
پیش‌فرض‌های فلسفی	تمرکز بر شناخت فردی در شرایط ابهام، اهمیت سازگاری شناختی	اهمیت تعاملات بین فردی، ساخت مشترک واقعیت	نقش نمادها و زبان در شکل‌گیری باورهای مشترک، ساخت اجتماعی واقعیت
رویکرد تحقیق	روش‌های تجربی کمی (روان‌شناسی کلاسیک)	ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی (روان‌شناسی بین فرهنگی)	روش‌های کیفی (مصاحبه، تحلیل محتوا) و برخی روش‌های کمی
مفاهیم کلیدی	واقعیت مشترک، انگیزه‌های شناختی، سازگاری شناختی، محیط مبهم	وفاق بین اذهانی، درک افراد از دیدگاه‌های دیگران، تعاملات اجتماعی	بازنمایی اجتماعی، نماد، هسته مرکزی، محیط، دانش مشترک
سطح تحلیل	فردی و اجتماعی	اجتماعی	فردی و اجتماعی
کاربرد	مطالعه شکل‌گیری باورها در شرایط ابهام، بررسی تأثیر محیط بر شناخت فردی	مطالعه تأثیر تعاملات فرهنگی بر باورها، بررسی ساختارهای اجتماعی	مطالعه شکل‌گیری هویت جمعی، تحلیل محتوا، مطالعات ارتباطات
مکانیزم ساخت	سازگاری شناختی، جستجوی اطلاعات دقیق	قضاوت نگرش، بازتاب رفتاری، تعاملات اجتماعی	نمادسازی، انتقال دانش، ساخت اجتماعی واقعیت

درمجموع، مفهوم ذهنیت عامه، به عنوان یک نیروی محرک، درک عمیق‌تر پدیده‌های اجتماعی را تسهیل می‌کند. این مفهوم، با تأکید بر نقش باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک در شکل‌دهی رفتارهای جمعی در ارتباط با مکان، حاکی از شرح چگونگی تعامل عوامل روان‌شناختی و اجتماعی و نحوه تأثیرگذاری بر ساختارهای اجتماعی و محیط است.

از این‌رو، می‌توان اذعان داشت که ذهن انسان، نه‌تنها محصول فرایندهای بیولوژیکی، بلکه نتیجه تعامل پیچیده با محیط فیزیکی و اجتماعی است. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، نظریه‌های مدرن، مانند نظریه ذهن بسط یافته، نشان می‌دهند که شناخت انسان به‌طور جدایی‌ناپذیر با بدن و محیط پیرامونش در ارتباط است. محیط فیزیکی به عنوان بستر تجربه، به‌طور مستقیم بر شکل‌گیری ذهنیت و شناخت انسان تأثیر می‌گذارد.

زبان، نمادها و ابزارها، به عنوان محصولات فرهنگی و نیز بناها به عنوان ذهن بسیط، به انسان اجازه می‌دهند تا اطلاعات را ذخیره، پردازش و منتقل کنند و به تدریج فرهنگ‌های پیچیده‌تری را ایجاد کنند. تقلید، به عنوان هسته اصلی شکل‌گیری فرهنگ و زبان، مستلزم تعامل اجتماعی است و منجر به پیدایش ذهن‌هایی می‌شود که در آن، ابزارها و نمادها به‌طور جدایی‌ناپذیر با شناخت درآمیخته‌اند (Sonesson, 2019).

دونالد[1] چهار مرحله اصلی را شناسایی کرده است که انسان‌ها را از سایر موجودات متمایز می‌سازد: حافظه اپیزودیک[2] (خاطرات شخصی و وقایع منفرد)، تقلید، حافظه اسطوره‌ای و حافظه تئوریک (Donald, 1993). مرحله تقلید که شامل استفاده از ابزار، مهارت‌ها و رفتارهای نمادین است، اهمیت ویژه‌ای دارد. در این مرحله، تعامل اجتماعی و استفاده از نمادها نقش کلیدی ایفا می‌کنند و به تدریج به شکل‌گیری فرهنگ و زبان، حتی زبان معماری (مرحله تئوریک) کمک می‌کنند.

حافظه اسطوره‌ای، به عنوان نمودی از حافظه جمعی، نشان می‌دهد چگونه روایت‌ها و باورها در طول نسل‌ها به مکان‌ها گره خورده و هویت جمعی را شکل می‌دهند (Sonesson, 2019). این پدیده، در تلاقی با نظریه ذهن بسط یافته قرار می‌گیرد.

منری[3]، با تعریف سه شرط اساسی برای شناخت بسط یافته، نشان می‌دهد که شناخت انسان، پویا و در تعامل مداوم با محیط و ابزارهای آن است: ۱. نقش علّی اجزای سیستم شناختی، ۲. نقش تعیین‌کننده عوامل بیرونی و ۳. حذف‌ناپذیری مؤلفه‌های بیرونی. این سه شرط نشان می‌دهند که شناخت انسان، یک پدیده پویا و در حال تحول است که به‌طور جدایی‌ناپذیر با محیط و ابزارهای آن در

1.Donald, Merlin
2.Episodic
3.Menary, Richard

مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی
مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

ارتباط است (Menary, 2010).

ایده تکامل فرهنگی، به موازات تکامل زیستی و با مفهوم میم[1] داوکینز[2]، به عنوان واحدی از فرهنگ که خودخواهانه برایَ بقاء و تکثیر تلاش می‌کند، مطرح می‌شود (Dawkins, 1976). اگرچه این مفهوم با انتقاداتی روبرو شده، اما به عنوان ابزاری برای مطالعه تغییرات فرهنگی مورداستفاده قرار می‌گیرد. ریچرسون[3] و بوید[4]، با بررسی دقیق‌تر، بر نقش عوامل دیگری مانند تصادف، تصمیم‌گیری‌های فردی و انتقال مغرضانه در کنار انتخاب طبیعی تأکید می‌کنند (Richerson & Boyd, 2005).

تکامل فرهنگی، فرایندی پیچیده است که در آن اطلاعات و معانی به صورت لایه‌های رسوبی بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند. هوسرل این فرایند را "رسوب‌گذاری معنا[5]" نامیده است. این فرآیند، امکان ایجاد ساختارهای پیچیده فرهنگی مانند زبان، هنر و فناوری را فراهم کرده است. با این حال، این فرآیند همیشه یکنواخت و خطی نیست و ممکن است تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند تغییرات محیطی، مهاجرت‌ها و برخورد فرهنگ‌ها قرار گیرد. درواقع، هر دانش و مهارتی، ریشه در تاریخچه‌ی طولانیِ تجربه‌های بشر دارد. این تجربه‌ها مثل لایه‌های رسوبی رویَ هم انباشته شده و به دانش و مهارت‌های فعلی بشر شکل داده‌اند. هوسرل بر این باور بود که برخی مفاهیم، مانند مفاهیم ریاضی، دارای ماهیت فرازمانی و فرامکانی هستند (Husserl, 1964; Sonnesson, 2019). اسپربر[6] نیز معتقد است که مفاهیم، مانند ابزارهایی هستند که برای برقراری ارتباط و تفاهم استفاده می‌شوند. (Sperber, 1996)

اما پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا همه مفاهیم صرفاً ابزارهای ارتباطی هستند یا برخی مفاهیم ماهیت مستقل دارند؟ هوسرل به وجود "ایده‌های جهانی" اعتقاد داشت که فراتر از تجربیات شخصی هستند. این ایده‌ها در طول زمان و مکان ثابت می‌مانند و توسط افراد مختلف به اشتراک گذاشته می‌شوند (Husserl, 1964) از این‌رو، مفاهیم فلسفی مانند بداهت تجربه[7] و قصدیت[8] هوسرل اهمیت پیدا می‌کنند. بداهت تجربه، به معنای تجربه مستقیم و بدیهی از جهان است که در آن، ذهن و جهان به‌طور جدایی‌ناپذیر درهم‌تنیده شده‌اند. قصدیت نیز به معنای جهت‌گیری اراده و توجه به سوی یک هدف مشخص است. با توجه به این مفاهیم، می‌توان گفت که مفاهیمی مانند اعداد و قوانین منطق، به عنوان ساختارهای بنیادین شناخت، دارای یک بداهت خاص هستند و به انسان امکان می‌دهند تا جهان را به شیوه‌ای خاص تجربه و درک کند.

درنتیجه، می‌توان گفت که حافظه فرهنگی، تکامل فرهنگی و نظریه ذهن بسط یافته، کمک می‌کنند تا درک عمیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری دانش، معنا و هویت انسان فراهم شود. این مفاهیم نشان می‌دهند که شناخت انسان، یک پدیده پویا و در حال تحول است که در تعامل مداوم با محیط و ابزارهای آن شکل می‌گیرد. از این‌رو می‌توان گفت، آگاهی از چیزی نه یک امر از پیش داده بلکه امری فرازآمده و فعال است. همچنین، این مفاهیم، فهم پیچیدگی‌های فرایندهای شناختی و فرهنگی را تسهیل کرده و به اهمیت زبان، نمادها و ابزارها در شکل‌گیری این فرایندها تأکید دارند.

۴-۳- مکان بستر تعامل متضایف و متلازم ذهن و عین

ذهن و عین به‌طور هم‌زمان و متقابل بر روی هم تأثیر می‌گذارند و به یکدیگر نیاز دارند؛ یعنی ذهن نمی‌تواند بدون عین وجود داشته باشد و عین نیز بدون ذهن معنایی نمی‌یابد. ایده آلیسم به این باور دارد که واقعیت نهایی یا اصلی، ذهن یا آگاهی است و جهان مادی چیزی جز یک جلوه یا بازتاب ذهن نیست؛ به عبارت دیگر، ایده‌آلیست‌ها معتقدند که جهان همان‌طور که ما آن را تجربه می‌کنیم، محصول ذهن و آگاهی ماست. ذهن و آگاهی در مرکز توجه قرار دارند و به عنوان مبنای واقعیت شناخته می‌شوند.

در این دیدگاه، اگرچه جهان مادی به عنوان یک واقعیت مستقل از ذهن در نظر گرفته نمی‌شود، اما تعامل بین ذهن و جهان مادی (یا عین) به عنوان یک فرایند ضروری برای درک واقعیت شناخته می‌شود. از این نظر، مکان نه‌تنها یک فضای فیزیکی، بلکه یک ساختار ذهنی است که توسط ذهن ایجاد می‌شود و در آن تعامل ذهن و عین رخ می‌دهد. از این‌رو، مکان نیز مانند سایر ابعاد واقعیت، یک ساخت ذهنی است.

فراسوی این امر، نظریه ذهن بسط یافته با به چالش کشیدن مرزهای سنتی میان ذهن و جهان و با تکیه بر مبانی نظری چون کارکردگرایی و برون‌گرایی[9] فعال، ذهن را نه یک موجود مجرد و محصور در جمجمه، بلکه یک سیستم پویا و بسیط می‌داند که در تعامل مداوم با محیط خود است. به تعبیری دیگر، ذهن، نه‌تنها شامل مغز و بدن، بلکه شامل ابزارها، نمادها و محیط پیرامون نیز می‌شود (Wilson et al., 2017).

1.Meme
2.Dawkins, Richard
3.Richerson, P.J
4.Boyd, R
5.The sedimentation of meaning
6.Sperber, Dan
7.Intuition of experience
8.Intentionality
9.Off-Loading

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

این دیدگاه، با مفاهیم هوسرل درباره بداهت تجربه و قصدیت، هم‌خوانی عمیقی دارد. هوسرل بر این باور بود که تجربه، همیشه در یک بافت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد و این بافت، بر معنای تجربه تأثیر می‌گذارد (Husserl, 1964). ابزارها به عنوان بخشی از این بافت، به افراد، امکان می‌دهند تا جهان را به شیوه‌های جدیدی تجربه کرده و فعالانه به آن معنا ببخشند.

ابزارها به عنوان واسطه بین ذهن و جهان ماده، نه‌تنها به عنوان وسایلی برای انجام کارها، بلکه به عنوان گسترش‌دهنده‌های توانایی‌های شناختی انسان عمل می‌کنند. این توانایی ابزارها در گسترش توانایی‌های شناختی، اجازه می‌دهد تا افراد دنیای اطراف خود را به شیوه‌ای عمیق‌تر و پیچیده‌تر درک کنند. به تعبیری دیگر، ابزارها به عنوان افزونه‌هایی مادی - شناختی بر ذهن عمل می‌کنند و به افراد امکان می‌دهند تا فراتر از محدودیت‌های زیستی خود بروند.

علاوه بر این، ابزارها به افراد امکان می‌دهند تا جهان را شکل دهند، نیازهای خود را برطرف کرده و آن را به تصور خود نزدیک‌تر کنند. در این راستا، مفهوم سودمندی ابزارها نیز اهمیت می‌یابد. سودمندی یک ابزار، تنها به کارکرد فیزیکی آن محدود نمی‌شود، بلکه به معنایی که افراد به آن می‌بخشند نیز مرتبط است.

درنتیجه، ابزارها نه‌تنها ابزارهای فیزیکی، بلکه ابزارهای شناختی نیز هستند. آن‌ها امکان می‌دهند تا جهان به شیوه‌های جدیدی تجربه شده و معنایی به آن بخشیده شود و به عبارتی دیگر، قوام یابد. با در نظر گرفتن این دیدگاه، می‌توان به اهمیت طراحی ابزارها و محیط‌های تعاملی که اجازه می‌دهند تا پتانسیل‌های شناختی افراد به حداکثر برسد، پی برد و از طریق آن امکان افزایش افوردنس[1] انسان به عنوان یک ارگانیسم را فراهم کرد.

بنابراین، نظریه ذهن بسط یافته، با تلفیق مفاهیم فلسفه ذهن، فن‌آوری و شناخت، دیدگاهی جامع‌تر از ماهیت ذهن ارائه می‌دهد. این نظریه، با تأکید بر نقش ابزارها و محیط در شکل‌گیری شناخت، کمک می‌کند تا بستری برای درک ارتباط عمیق‌تر با جهان اطراف فراهم شود و پتانسیل‌های انسانی به شکلی گسترده‌تر درک شود.

۴-۴- تجربه زیسته و قصدیت در معنایابی مکان

تعامل فعال انسان با محیط و مکان، با توجه به نیازها، اهداف و ارزش‌های فردی، شکل می‌گیرد و تحت لوای آگاهی به معنایابی مکان کمک می‌کند. هوسرل، قصدیت را به عنوان هسته اصلی تجربه آگاهی می‌بیند و آن را به انواع مختلفی تقسیم می‌کند: قصدیت حسی، ذهنی و تمثیلی (Husserl, 1964). قصدیت حسی به ادراک مستقیم و حسی اشیاء مربوط می‌شود و پایه‌ای‌ترین نوع قصدیت است. قصدیت ذهنی به اعمالی مانند تصور، خیال‌پردازی و تفکر مربوط می‌شود و قصدیت تمثیلی به استفاده از نمادها و استعاره‌ها برای درک مفاهیم پیچیده مربوط می‌شود. این سه نوع قصدیت به‌طور هم‌زمان در بسیاری از تجربیات افراد ظاهر می‌شوند و به آن‌ها امکان می‌دهند تا به جهان پیرامون خود معنا ببخشند.

حیث التفاتی[2] نیز به عنوان مکمل قصدیت، به رابطه میان آگاهی و شیء موردتوجه اشاره دارد. آگاهی همیشه به چیزی معطوف است و این رابطه، یک رابطه فعال و پویا است.

درمجموع، فلسفه پدیدارشناسی با تمرکز بر تجربه زیسته و نقش ذهن در شکل‌دهی به این تجربه، چارچوبی غنی برای تحلیل رابطه پیچیده انسان با فضا ارائه می‌دهد. این فلسفه با مفاهیمی مانند بداهت، قصدیت و حیث التفاتی، کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از چگونگی تجربه کردن و درک جهان اطراف خود فراهم شود.

۵- یافته‌ها

ارتباط غیرکلامی ذهنیت عامه با مکان و بازنمایی معنای آن، ترکیبی پیچیده از بداهت اولیه تجربه حسی و قصدیت در شناخت و رفتار است. این تعامل پویا، با تأکید بر نقش بدن و محیط در شکل‌گیری شناخت (Clark & Chalmers, 1998) و اهمیت تعامل اجتماعی در فرایندهای شناختی (Hutchins, 1995) و نقش ابزارها و فناوری‌ها در شکل‌گیری شناخت مشترک (Salomon, 1997)، به درک عمیق‌تری از چگونگی تعامل ذهن با بدن، محیط و دیگران می‌انجامد.

دیدگاه پدیدارشناسی، با تأکید بر تجربه زیسته و جهان زندگی، این ارتباط حسی - حرکتی را به عنوان یک ساختار معنایی توصیف می‌کند که در تعامل مداوم با ذهن انسان شکل می‌گیرد (Husserl, 1970) و در قالب رفتار فضایی و حالات روانی بازنمایی می‌شود. بداهت اولیه در شهود حسی، افراد را به سوی درک مستقیم و غیرکلامی از مکان سوق می‌دهد و قصدیت، به عنوان یک نیروی شکل‌دهنده، بر تجربه زیسته آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این تعامل پویا، امکان برقراری ارتباط با مکان را فراهم آورده و معنابخشی به آن را ممکن می‌سازد و درنهایت، به واسطه بازنمایی واقعیت مشترک شناختی به هویت افراد شکل می‌دهد.

در این میان تقلید و رفتارهای توأم با اشاره، به عنوان

1.Affordance

2.Intentionality

مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی
مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

مکانیزم‌هایی برای انتقال دانش و مهارت، نقش مهمی ایفا می‌کنند. این فرایندها، لزوماً مربوط به جامعه‌ای از کاربران حافظه هستند و به شکل‌گیری یک حافظه مشترک به عنوان ذهنیت عامه و احساس تعلق به آن کمک می‌کنند. نمادها و تصاویر نیز می‌توانند به عنوان واسطه‌هایی برای انتقال دانش و ایجاد حافظه مشترک عمل کنند.

با این حال، این ارتباط صرفاً به تجربه حسی و تقلید محدود نمی‌شود. سیستم‌های نمادین مانند زبان نوشتاری، هندسه، ریاضیات و زبان اشاره، به عنوان ابزارهایی برای انتقال اطلاعات و ایجاد حافظه مشترک عمل می‌کنند. این امر با مفهوم "حافظه اسطوره‌ای" دونالد مرتبط است که به نقش روایت‌ها در شکل‌گیری فرهنگ‌ها اشاره دارد.

"حافظه تئوریک"، به وجود "تحقق فیزیکی مستقل از بدن" یعنی اگزوگرام اشاره دارد که شامل نوشته‌ها، تصاویر و اشیاء است و به افراد امکان می‌دهد تا فراتر از محدودیت‌های حافظه فردی رفته و به دانش جمعی دست یابند.

درنتیجه، ارتباط غیرکلامی ذهنیت عامه با مکان، ترکیبی پیچیده از تجربه حسی، قصدیت، تقلید، تعامل اجتماعی، سیستم‌های نمادین و حافظه است. این ارتباط، به صورت پویا و در طول زمان شکل می‌گیرد و تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی قرار دارد. درک این پیچیدگی، امکان می‌دهد تا نقش مهم محیط در شکل‌گیری شناخت و فرهنگ بهتر درک شود.

دانش، به عنوان یک ساختار انتزاعی، در قالب مفاهیم، نظریه‌ها و قوانین بیان می‌شود و در نوشتارها و تصاویر ماندگار می‌گردد. این دانش، برخلاف روایت‌های خطی و اساطیری، بر منطق و استدلال علمی استوار است و از طریق تعامل دانشمندان، فیلسوفان و هنرمندان تولید و به نسل‌های آینده منتقل می‌شود. یکی از ویژگی‌های بارز دانش تئوریک، قابلیت انتقال غیرمستقیم آن است. به عنوان مثال، یک کتاب علمی می‌تواند به عنوان یک وسیله برای انتقال دانش به نسل‌های آینده عمل کند، حتی اگر نویسنده آن درگذشته باشد.

این فرایند انتقال دانش، با مفهوم "رسوب‌گذاری" مرتبط است. رسوب‌گذاری به معنای ذخیره شدن اطلاعات در ذهن به صورت الگوهای رفتاری یا عصبی است. این الگوها می‌توانند در بدن فرد، در اشیاء یا در تعاملات اجتماعی ذخیره شوند. در سطح فرهنگی، رسوب‌گذاری به معنای انباشت معانی و ارزش‌ها در طول زمان است که به فرهنگ‌ها هویت و پایداری می‌بخشد (Sonesson, 2019).

فرهنگ‌ها، به عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و نمادها، به دلیل این رسوب‌گذاری، در برابر تغییرات ناگهانی مقاومت می‌کنند. این مقاومت در برابر استعمار و تحمیل فرهنگ غالب به وضوح دیده می‌شود. فرهنگ‌های بومی، با تکیه بر زبان، نمادها و منابع مادی، هویت خود را حفظ می‌کنند و حتی در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر، آن‌ها را با فرهنگ خود آمیخته و فرهنگ‌های جدیدی را پدید می‌آورند (Sonesson, 2019).

در این فرایند، مفهوم "بازنمایی دانش" به صورت مفاهیم انتزاعی اهمیت می‌یابد. دانش، به عنوان یک ساختار انتزاعی، در قالب نمادها، زبان و هنر بازنمایی می‌شود. این بازنمایی‌ها، نه‌تنها به انتقال دانش کمک می‌کنند، بلکه به شکل‌گیری هویت جمعی و تداوم فرهنگ نیز کمک می‌نمایند. به عنوان مثال، اسطوره‌ها، به عنوان نمادهای فرهنگی، حاوی دانش جمعی و ارزش‌های یک جامعه هستند و به عنوان ابزاری برای انتقال این دانش به نسل‌های آینده عمل می‌کنند.

درنتیجه، دانش به عنوان یک ساختار انتزاعی، از طریق فرایندهای پیچیده‌ای مانند رسوب‌گذاری، بازنمایی و انتقال، در فرهنگ‌ها شکل می‌گیرد و حفظ می‌شود. این فرایندها، به فرهنگ‌ها هویت و پایداری می‌بخشند و در عین حال، به آن‌ها امکان می‌دهد تا با تغییرات محیطی و اجتماعی سازگار شوند.

فضا صرفاً یک ظرف فیزیکی نیست، بلکه بستر پیچیده‌ای است که در آن ذهنیت انسان‌ها شکل گرفته و به‌طور مداوم در حال تحول است. فضاها، حاصل تعاملات اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی بوده و به عنوان نموداری از ارزش‌ها، باورها و هویت‌های جمعی و فردی عمل می‌کنند. نظریه تولید فضای لوفور[1] (۱۹۹۱) و نظریه ویگوتسکی (۱۹۷۸) به این موضوع پرداخته‌اند که چگونه فضاها بر ذهن و رفتار انسان‌ها تأثیر می‌گذارند. لوفور، فضا را محصول کنش‌های اجتماعی، بازنمایی‌های ذهنی و تجربیات حسی می‌داند. ویگوتسکی نیز بر نقش ابزارها و علائم در شکل‌گیری ذهن تأکید می‌کند و فضا را به عنوان یک ابزار فرهنگی می‌داند.

نظریه تولید فضا، با نگرش انتقادی به فضا و تولید آن، به نقش قدرت و ایدئولوژی در شکل‌دهی به آن‌ها پرداخته است. لوفور معتقد است که فضا همواره به صورت سیاسی و راهبردی عمل می‌کند و در خدمت قدرت و منافع گروه‌های مختلف قرار می‌گیرد (Lefebvre, 1991). در جامعه سرمایه‌داری، تولید فضا به منظور کسب سود بیشتر و حفظ نظام موجود صورت می‌گیرد. این نظریه همچنین نشان می‌دهد که فضا، یک عرصه برای مبارزه و مقاومت است. با شناخت بهتر مکانیزم‌های تولید فضا، می‌توان به تغییر فضاها و ساختن شهرهای بهتر کمک کرد.

تجربه فضا، فراتر از یک ادراک ذهنی صرف، یک تجربه حسی - حرکتی است که در آن، ذهن و بدن به‌طور

1.Lefebvre, Henri

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

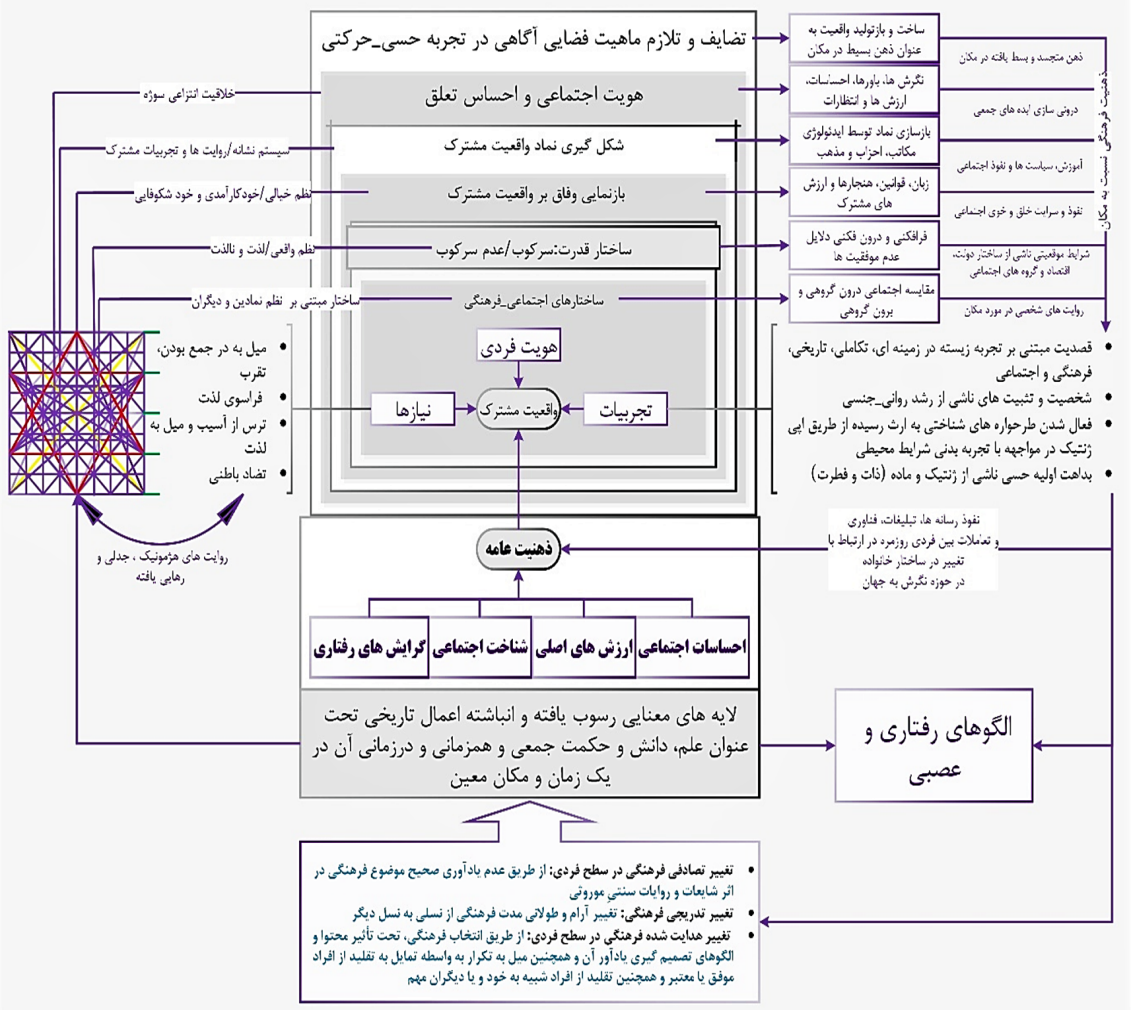

شکل ۲: مدل نظری-مفهومی ارتباط ذهنیت عامه با مکان و معنای آن

جدایی‌ناپذیری درگیر هستند. مفهوم طرحواره[1] که توسط پیاژه[2] (۲۰۱۳) و بارتلت[3] (۱۹۹۵)، معرفی شده است، یاری بخش درک چگونگی تأثیرگذاری تجربیات گذشته، بر نحوه درک و استفاده افراد از فضاها است. طرحواره‌ها، ساختارهای ذهنی‌ای هستند که از تجربیات گذشته شکل می‌گیرند و به درک و تفسیر اطلاعات جدید کمک می‌کنند. مرلوپونتی نیز با معرفی مفهوم "بدنواره" و یا ذهن تن‌یافته، بر این باور است که ذهنیت در بدن افراد تجسد می‌یابد و تجربه مکان، یک تجربه حسی-حرکتی است که در آن، ذهن و بدن در یک تعامل جدایی‌ناپذیر قرار دارند (Merleau-Pon-ty, 1962). فرایند تجسد ذهنیت، نه‌تنها در بدن فرد، بلکه در بدن اجتماعی نیز رخ می‌دهد. فضا به عنوان یک بدن اجتماعی، بر تجربه افراد تأثیر گذاشته و به شکل‌گیری هویت‌های جمعی کمک می‌کند.

۶- مدل مفهومی

مدل پیشنهادی (شکل ۲)، تلاش دارد تا با اتکا بر مبانی فلسفی ذهن و جامعه، فرایند پیچیده معنایابی مکان را تبیین نماید. هسته مرکزی این مدل، بر مفهوم ذهنیت عامه استوار است که به‌مثابه یک کنشگر اجتماعی، باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک را شکل می‌دهد و بر تجارب فردی از مکان تأثیر می‌گذارد. این ذهن جمعی، محصول تعامل پیچیده عوامل فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و روان‌شناختی است که در قالب روایت‌های مشترک، نمادها و کنش‌های اجتماعی نمود می‌یابد.

معنای مکان در این مدل، نه صرفاً یک ویژگی ذاتی مکان، بلکه محصول تعامل پویا بین ذهنیت عامه و تجربه‌های فردی است. هر فرد، بر اساس پیش‌زمینه‌های فرهنگی،

1.schema
2.Piaget, Jean
3.Bartlett, Frederic Charles

مدیریت شهری
فصلنامه علمی پژوهشی
مدیریت شهری و روستایی
شماره ۷۴ . بهار ۱۴۰۳
Urban managment
No.74 Spring 2024

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

اجتماعی و روان‌شناختی خود، به مکان‌ها معانی متفاوتی می‌بخشد. با این حال، این معانی فردی در چارچوب ذهن جمعی شکل می‌گیرند و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند.

عوامل محیطی نیز در این مدل نقش مهمی ایفا می‌کنند. ویژگی‌های فیزیکی مکان، ساختار شهری و الگوهای استفاده از فضا، همه بر نحوه درک و تجربه افراد از مکان‌ها تأثیرگذارند. این عوامل با تعامل با ذهنیت عامه، به شکل‌گیری معنای مکان‌ها کمک می‌کنند.

درمجموع، این مدل، معنایابی مکان را به عنوان یک فرایند اجتماعی و تاریخی در نظر می‌گیرد که در آن، ذهنیت عامه و جمعی و همچنین، تجربه‌های فردی به‌طور متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. این رویکرد، امکان پی بردن به پیچیدگی‌های معنایابی مکان‌ها را فراهم کرده و درک بهتر نقش عوامل مختلف در این فرایند را فراهم می‌کند.

۷- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این تحقیق با هدف تبیین فرایند پیچیده معنایابی مکان‌های شهری و نقش محوری ذهنیت عامه در آن انجام شد. تحقیق، به دنبال پاسخ به این پرسش بود که چگونه ذهنیت عامه و عوامل اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی بر نحوه درک و تجربه افراد از فضاهای شهری تأثیر می‌گذارد و چه عواملی در شکل‌گیری معنای مکان‌ها نقش ایفا می‌کنند. با بهره‌گیری از روش کیفی و پدیدارشناختی، این تحقیق به بررسی عمیقِ ریشه‌های تجربه زیسته افراد از فضاهای شهری پرداختهَ است. یافته‌های تحقیق نشان داد که معنایابی مکان یک فرایند پویا و چندلایه است که در آن، ذهنیت عامه، تجربه فردی، نیازها، هویت، عوامل محیطی و نمادهای فرهنگی به‌طور متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

نتایج نشان داد که مکان‌ها نه‌تنها فضاهای فیزیکی، بلکه حامل معانی و ارزش‌های فرهنگی هستند که از طریق ذهنیت عامه شکل می‌گیرند و بر رفتار افراد تأثیرگذارند.

مدل مفهومی ارائه شده در این تحقیق، نشان می‌دهد که معنایابی مکان یک فرایند پویا و در حال تغییر است که تحت تأثیر تغییرات اجتماعی، فرهنگی و محیطی قرار دارد این یافته‌ها می‌تواند در طراحی شهری پایدار و انسان‌محور، ایجاد حس تعلق به مکان و بهبود کیفیت زندگی شهروندان مورداستفاده قرار گیرد. این تحقیق با تلفیق رویکردهای مختلف همچون روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی و جامعه‌شناسی، تلاشی بود در راستای درکی جامع از فرایند معنایابی مکان‌های شهری و پایه‌ای برای مطالعات آینده در زمینه روان‌شناسی محیطی، جغرافیای فرهنگی و طراحی شهری.

منابع

- مرجوعی علی؛ شاهدی بهرام؛ پیراوی ونک مرضیه و قاسمی سیچانی مریم. (۱۳۹۷). معماری، به‌مثابه ذهنِ بسیط. ماهنامه باغ نظر، ۱۵(۶۴): ۲۹-۴۰.

- Bartlett, F. C. (1995). Remembering: A study in experimental and social psychology. Cambridge University Press.
- Burke, P. (2005). History and social theory (2nd ed.). Cornell University Press.
- Clark, A., & Chalmers, D. (1998). The extended mind. Analysis, 58 (1), 7–19. Reprinted in the Philosopher's Annual (2000), Ridgeview, 59–74.
- Dawkins, R. (1976). The Selfish Gene Oxford, UK: Oxford Univ. Press.
- Donald, M. (1993). Origins of the modern mind: Three stages in the evolution of culture and cognition. Harvard University Press.
- Durkheim, E. (2008). The elementary forms of the religious life. Dover Publications, Inc.
- Heidegger, M. (2010). Being and time. SUNY press.
- Husserl, E. (1964). The idea of phenomenology. Martinus Nijhoff.
- Husserl, E. (1970). The crisis of European sciences and transcendental phenomenology: An introduction to phenomenological philosophy. Northwestern University Press.
- Hutchins, E. (1995). Cognition in the Wild. MIT Press.
- Le Goff, J. (1974). Mentalities: A new field for historians. Social Science Information, 13(1), 81–97.
- Lefebvre, H. (1991). The production of space. Trans. Donald Nicholson-Smith/Blackwell.
- Menary, R. (2010). Cognitive integration and the extended mind.
- Merleau-Ponty, M. (1962). Phenomenology of perception. Humanities.
- Pallasmaa, J. (2011). The embodied image: Imagination and imagery in architecture. John Wiley & Sons.
- Pallasmaa, J. (2016). The sixth sense: The meaning of atmosphere and mood. Architectural Design, 86(6), 126–133.
- Pallasmaa, J., Mallgrave, H. F., & Arbib, M. A. (2013). Architecture and neuroscience. Tapio Wirkkala-Rut Bryk Foundation.
- Pérez-Gómez, A. (2016). Attunement: Architectural meaning after the crisis of modern science. MIT Press.
- Piaget, J. (2013). The construction of reality in the child. Routledge.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]

- Richerson, P. J., & Boyd, R. (2005). Not by Genes Alone: How Culture Transformed Human Evolution Chicago: Univ. Chicago Press.
- Salomon, G. (1997). Distributed cognitions: Psychological and educational considerations. Cambridge University Press.
- Sonesson, G. (2019). The evolution of thinking. Cognitive semiotics in between deep history and the history of mentalities. Cognitive History, 35–74.
- Sperber, D. (1996). Explaining Culture: a naturalistic approach. Blackwell.
- Starr, G. G. (2013). Feeling beauty: The neuroscience of aesthetic experience. MIT Press.
- Vygotsky, L. S. (1978). Mind in society: The development of higher psychological processes. Harvard University Press.
- Wilson, R. A., Foglia, L., & Zalta, E. N. (2017). The Stanford encyclopedia of philosophy. John Stuart Mill.
- Wu, Y., & Yang, Y. (2019). The "Mutual Construction" of Society and Individual in the Formation Process of Social Mentality. Social Mentality in Contemporary China, 17–29.
- Yang, Y. (2019a). Formation Mechanism and Psychological Effect of Social Mentality. Social Mentality in Contemporary China, 31–47.
- Yang, Y. (2019b). Theoretical framework for studying social mentality. Social Mentality in Contemporary China, 1–16.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-28]